

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۸

آیه ۱۸-۲۲

آیه و ترجمه

فاصبح فی المدینة خائفا یتربق فاذا الذی استنصره بالامس یتصرخه قال له  
موسی انک لغوی مبین ۱۸  
فلما ءن ءراد ءن یمبطش بالذی هو عدو لهما قال یموسی ءترید ءن تقتلنی  
کماقتلت نفسا بالامس ان ترید الا ءن تكون جبارا فی الارض و ما ترید ءن  
تکون من المصلحین ۱۹  
و جاء رجل من اقصى المدینة یسعی قال یموسی ان الملا یاتمرون بک لیقتلک  
فاخرج انی لک من الناصحین ۲۰  
فخرج منها خائفا یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین ۲۱  
و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ءن یمدینی سواء السبیل ۲۲  
ترجمه :

۱۸ - موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک می‌خواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی!

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۹

۱۹ - و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد) گفت: ای موسی! می‌خواهی مرا بکشی، همانگونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی؟ تو می‌خواهی فقط جباری در روی زمین باشی، و نمی‌خواهی از مصلحان باشی!  
۲۰ - (در این هنگام) مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان) با سرعت آمد و به موسی گفت ای موسی این جمعیت برای کشتن به مشورت نشسته‌اند، فوراً (از شهر) خارج شو که من از خیرخواهان توام.  
۲۱ - موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای، عرض کرد پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهائی بخش.  
۲۲ - و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم پروردگارم مرا

به راه راست هدایت کند.

**تفسیر :**

**موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند**

در این آیات به چهارمین صحنه این سرگذشت پرماجرا روبرو می شویم. مساء له کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک مرد بنی اسرائیلی است، و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبانها بود.

البته این قتل یک قتل ساده نبود، جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد، و دستگاه حکومت نمیتوانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند! لذا در نخستین آیه می خوانیم: به دنبال این ماجرا، موسی در شهر، ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای، و در جستجوی اخبار (فاصبح فی المدینه خائفا یترقب).

---

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۰

ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد و دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می کشد و از او کمک می خواهد (و با قبطنی دیگری گلاویز شده است) (فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه).

اما موسی به او گفت: تو به وضوح، انسان جاهل و گمراهی هستی! (قال له موسی انک لغوی مبین).

هر روز با کسی گلاویز می شوی و در دسر می آفرینی و دست به کارهایی میزنی که الان موقع آن نیست، ما هنوز گرفتار پی آمدهای برنامه دیروز توئیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی!

ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد اما هنگامی که موسی خواست آن مرد قبطنی را که دشمن هردو آنها بود با قدرت بگیرد و از بنی اسرائیلی دفاع کند، فریادش بلند شد و گفت: ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همانگونه که انسانی را دیروز کشتی؟! (فلما ان اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما قال یا موسی اترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس).

از قرار معلوم تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی، و نمی خواهی

از مصلحان باشی! (ان ترید الا ان تكون جبارا فی الارض و ما ترید ان تكون من المصلحین).

این جمله نشان می‌دهد که موسی قبلانیت اصلاحطلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن، اظهار کرده بود، و در بعضی از روایات می‌خوانیم که درگیری‌هایی در این زمینه نیز با فرعون داشت، لذا مرد قبطی می‌گوید: توهر روز می‌خواهی انسانی را به قتل برسانی، این چه اصلاحطلبی است؟! در صورتی که اگر موسی می‌خواست این جبار را نیز به قتل برساند، گامی در مسیر اصلاح بود.

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای اینکه مشکلات بیشتری پیدا نکند، کوتاه آمد.

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد.

در این هنگام یک حادثه غیر منتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن اینست که مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام (و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین).

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان «مؤمن آل فرعون»

معروف شد، می‌گویند نامش حزقیل بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می‌شد و آنچنان با آنها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می‌کرد.

او از وضع جنایات فرعون رنج می‌برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد، و او به این قیام الهی بپیوندد.

ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می‌کرد، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر

نجات داد، و بعدا خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا، که در ماجراهای دیگر نیز تکبیه گاهی برای موسی (علیه السلام) بود، و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد.

موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت، به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد، و به توصیه او از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای! (فخرج منها خائفا یترب). تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ دست به دامن لطف او زد و گفت: پروردگار من مرا از این قوم ظالم رهایی بخش (قال رب نجني من القوم الظالمين).

من می دانم آنها ظالم و بیرحمند، و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم، و همانگونه که من بقدر توانائی شر ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام تو نیز ای خدای بزرگ شر ظالمان را از من دفع نما. موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین مدین که شهری در جنوب شام

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۳

و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد برود، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده، و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته، نه زاد و نه توشه ای دارد نه مرکب و نه دوست و راهنمایی، و پیوسته از این بیم دارد که ماموران فرارسند و او را دستگیر کرده به قتل رسانند، وضع حالش روشن است.

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد، و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود بیرون آید، در کنار مستضعفان قرار گیرد، درد آنها را با تمام وجودش احساس کند، و آماده یک قیام الهی به نفع آنها و بر ضد مستکبران گردد.

ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت، سرمایه ایمان و توکل بر خدا! لذا هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل).

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۴

## آیه و ترجمه

و لما ورد ماء مدين وجد عليه ائمة من الناس يسقون و وجد من دونهم امراءتين  
تذودان قال ما خطبكما قالتا لا نسقي حتى يصدر الرعاء و ابونا شيخ كبير ۲۳  
فسقى لهما ثم تولى الى الظل فقال رب انى لما انزلت الى من خير فقير ۲۴  
فجاءته احدئهما تمشى على استحياء قالت ان ابى يدعوك ليجزيك اجر  
ماسقيت لنا فلما جاءه و قص عليه القصص قال لا تخف نجوت من  
القوم الظلمين ۲۵

ترجمه :

۲۳ - و هنگامی که به (چاه) آب مدين رسيد، گروهی از مردم را در آنجا  
ديد که چهارپايان خود را سيراب می کنند، و در کنار آنها دو زن را دید که  
مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمیشوند، موسی) به آنها گفت  
کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمیدهید؟) گفتند ما آنها را  
آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند، و پدر ما پیر مرد مسنی است.  
۲۴ - موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض  
کرد پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم!

## تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۵

۲۵ - ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا  
گام برمیداشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب  
کردن گوسفندان را برای ما به تو بپردازد هنگامی که موسی نزد او (شعیب)  
آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت نترس از قوم ظالم نجات یافتی!

تفسیر :

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود! در اینجا در  
برابر پنجمین صحنه از این داستان قرار می گیریم، و آن صحنه ورود موسی  
به شهر مدين است... این جوان پاکباز چندین روز در راه بود، راهی که هرگز  
از آن نرفته بود و با آن آشنائی نداشت، حتی به گفته بعضی ناچار بود با  
پای برهنه این راه را طی کند، گفته اند هشت روز در راه بود، آنقدر راه رفت  
که پاهایش آبله کرد.

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده مینمود، و  
دربابر اینهمه مشکلات و ناراحتیها تنها یک دلخوشی داشت و آن اینکه  
به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونى رهائی یافته است.

کمکم دورنمای مدین در افق نمایان شد، و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید اینها شبانهائی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.

هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند (فلما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون). و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند اما

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۶

به چاه نزدیک نمیشوند (و وجد من دونهم امراء تین تزودان). وضع این دختران با عفت که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آنها نمیرسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند، ونوبت به دیگری نمیدهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و گفت کار شما چیست؟! (قال ما خطبکما).

چرا پیش نمیروید و گوسفندان را سیراب نمیکنید. برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بیعدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمتهایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمیتوانست راه و رسم خود را ترک گوید و در برابر بیعدالتیها سکوت کند.

دختران در پاسخ او گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمیکنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند و ما از باقیمانده آب استفاده می کنیم (قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء).

و برای اینکه این سؤال برای موسی بیجواب نماند که چرا پدر این دختران عقیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: پدر ما پیرمرد مسنی است پیرمردی شکسته و سالخورده، (و ابونا شیخ کبیر).

نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۷

را متحمل گردد، و برای اینکه سربار مردم نباشیم چاره ای جز این نیست

که این کار را ما انجام دهیم.

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بیانصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمیکنند؟!

جلو آمد دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلولی که می‌گویند چندین نفر میبایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه آنرا از چاه بیرون آورد، و گوسفندان آن دو را سیراب کرد (فسقی‌لهما).

میگویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد به آنها گفت شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی‌اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو رابه او دادند و گفتند بسم الله! اگر میتوانی آب بکش، چرا که می‌دانستند دلوبه قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید، آنها موسی را تنها گذاردند ولی موسی با اینکه خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلواز چاه همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم (ثم تولى الى الظل و قال انى لما انزلت الى من خیر فقیر).

آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بیتابی نمیکند، آنقدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن صریحا نمیگوید خدایا چنین و چنان کن، بلکه می‌گوید: هر خیری که بر من فرستی به آن نیازمندم یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۸

و بقیه را به لطف پروردگار وامیگذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرتمائی می‌کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌های کشیدن، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می‌گشاید، و یک دنیابرکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد، گمشده‌ای را که میبایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش می‌گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمیداشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش



و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی بتو بدهد! (فجاءته احدا هماتمشى على استحياء قالت ان ابى يدعوك ليجزىك اجر ما سقيت لنا). برق امیدی در دل او جستن کرد گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حقشناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گرانبهائی؟

آری آن پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حقشناسی و حق پرستی بود، امروز که میبیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند جویا می‌شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می‌گردد تصمیم می‌گیرد دین خود را به این جوان ناشناس هر که باشد ادا کند.

موسی حرکت و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات دختر برای

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۵۹

راهنمائی از پیش رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی (علیه السلام) اجازه نمیداد چنین شود، به دختر گفت من از جلو میروم بر سر دو راهیها و چند راهیها مرا راهنمائی کن.

موسی وارد خانه شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است، و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی با وقار با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوش آمد گفت.

از کجا می‌آئی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می‌کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی.

و از اینگونه سؤالات.

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.

قرآن می‌گوید: هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد گفت: نترس، از جمعیت ظالمان رهائی یافتی (فلما جائه و قص عليه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمين).

سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است، و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و



تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود.  
موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش میجوشد، و می تواند او را به خوبی سیراب کند.

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانشها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۰

پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق خوشحال است.

نکته ها:

#### ۱ - مدین کجا بود؟

«مدین» نام شهری بود که شعیب و قبیله او در آن زندگی می کردند، این شهر در شرق خلیج عقبه (و شمال حجاز و جنوب شامات) قرار داشت، و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند، امروز شهر «مدین» بنام «معان» نامیده می شود.  
بعضی هم «مدین» را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه تا کوه سیناء می زیسته اند، در تورات هم به نام «مدیان» آمده است.  
بعضی نیز اطلاق نام مدین را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان ابراهیم بنام مدین در این شهر می زیسته اند.  
اگر درست به نقشه جغرافیا نگاه کنیم می بینیم این شهر فاصله زیادی با مصر نداشته، و موسی توانسته است در چندین روز به آن برسد.  
امروز در نقشه های جغرافیائی «اردن» نیز نام معان به عنوان یکی از شهرهای جنوب غربی به چشم می خورد که با اوصافی که در بالا گفتیم تطبیق می کند.

#### ۲ - درسهای آموزنده بسیار

در این بخش از سرگذشت موسی (علیه السلام) درسهای آموزنده فراوانی است:

الف - پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند، موسی چه در زمانی

---

که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می‌دید ناراحت می‌شد، و به یاری مظلوم می‌شتافت، و اصولاً چرا که یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است.

ب - انجام یک کار کوچک برای خدا چه پر برکت است؟ موسی یک دل‌وآب از چاه کشید و انگیزهای جز جلب رضای خالق نداشت، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود؟ زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهائی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود، و از همه مهمتر اینکه مکتب‌انسانساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده‌رهبری خلق شود.

ج - مردان خدا هیچ خدمتی - مخصوصاً خدمت زحمتکشان - را بی‌اجرو مزد نمی‌گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.

د - این نکته نیز در زندگی موسی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود، و حل هر مشکلی را از او می‌خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولائی از او سر زد فوراً از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد و عرض کرد: «پروردگارا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش» قال انی ظلمت نفسی فاغفر لی.

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: «خداوندا مرا از قوم ستمکار نجات ده» قال رب نجنی من القوم الظالمین.

و به هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»: قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل.

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید عرض کرد: «پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم» قال رب انی لمانزلت

الی من خیر فقیر.

مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی او بود بقدری مؤدبانه و تواءم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای

مرا بر طرف گردان، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام. هـ- تصور نشود که موسی فقط در سختیها در فکر پروردگار بود، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد، لذا در روایات می خوانیم روزی در مقابل فرعون عطسه زد، و بلافاصله «الحمد لله رب العالمین» گفت، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد، و به او سیلی زد، و موسی نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت، ولی همسرش به عنوان اینکه او کودک است خردسال و متوجه کارهای خود نیست او را از مرگ نجات داد!

---

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۳

آیه ۲۶-۲۸

آیه و ترجمه

۲۶ قالت احدهما یا ابت استجره ان خیر من استاجرت القوی الامین  
۲۷ قال انی اءرید ان اءنکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک و ما اءرید ان اءشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین  
۲۸ قال ذلک بینی و بینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی و الله علی ما نقول وکیل

ترجمه :

۲۶ - یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که استخدام می توانی کنی آن کس است که قوی و امین باشد.  
۲۷ - (شعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تودر آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی، و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی محبتی از ناحیه تو است، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت.  
۲۸ - (موسی) گفت (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من درانتخاب آن آزادم) و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۴

تفسیر :

## موسی در خانه شعیب

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است. موسی به خانه شعیب آمد، خانه‌ای ساده و روستائی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی به پدرپیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی آن فرد است که قوی امین باشد او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قالت) احدا همایا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین).

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند.

این دختر از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با این‌که نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگی‌اش برای او روشن نیست.

پاسخ این سؤال معلوم است: قوت او را به هنگام کنار زدن چوپانها از سرچاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، و امانت و درستکاری‌اش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۵

بعلاوه از خلال سرگذشت صادقانه‌ای که برای شعیب نقل کرد نیز قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد. در اینجا شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی نموده چنین «گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی!»! (قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج). سپس افزود «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی

کرده‌ای، اما بر تو واجب نیست»! (فان اتممت عشرا فمن عندک).  
و به هر حال «من نمی‌خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم» (و ما اريد ان اشق عليك ستجدني ان شاء الله من الصالحين).  
من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سختگیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.  
در اطراف این پیشنهاد ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن سؤالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء الله خواهد آمد.

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۶

موسی به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» (قال ذلک بینی و بینک).  
البته «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» (ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی).  
و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار افزود: «و خدا بر آنچه مامی گوئیم شاهد و گواه است» (و الله علی ما نقول وکیل).  
و به همین سادگی موسی داماد شعیب شد!

نکته‌ها:

#### ۱- دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاه‌ای که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود مهمترین و اصولیترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود: قدرت و امانت.  
بدیهی است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانی نیست، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است.  
یک پزشک قوی و امین پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد.  
یک مدیر قوی کسی است که حوزه ماموریت خود را به خوبی بشناسد، از «انگیزه‌ها» با خبر باشد، در «برنامه‌ریزی» مسلط و از ابتکار سهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم داشته باشد، «هدفها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف «بسیج» نماید.  
در عین حال دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد.

آنها که در سپردن مسئولیتها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند

---

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۷

به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن تخصص را کافی بدانند.

«متخصصان خائن و آگاهان نادرست همان ضربه را می زنند که درستکاران نا آگاه و بی اطلاع»!

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم: مدیران خائن، و پاکان غیر مدیر و نتیجه هر دو یکی است! منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد، و اگر در علل زوال حکومتها در طول تاریخ بیندیشیم می بینیم عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است.

جالب اینکه در برنامه های اسلامی در همه جا علم و تقوا در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید مجتهد و عادل باشد، قاضی و رهبر باید مجتهد و «عادل» باشد (البته در کنار این دو شرط شرائط دیگری نیز هست اما اساس و پایه، این دو است «علم و آگاهی»، توأم با «عدالت و تقوی»).

## ۲- پاسخ به چند سؤال در مورد ازدواج دختر شعیب باموسی

گفتیم آیات فوق سؤالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف: آیا از نظر فقهی صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی درآید دقیقا معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم.

«پاسخ»: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد بلکه ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاوله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب: آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد میان کم و زیاد قرارداد؟

---

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۸

«پاسخ»: از لحن آیه به خوبی برمی آید که مهریه واقعی هشت سال

خدمت کردن بوده است و دو سال دیگر مطلبی بوده است موکول به اراده و میل موسی.

ج: اصولاً آیا می‌توان «کار و خدمات» را مهریه قرار داد؟ و چگونه می‌توان با چنین همسری هم بستر گردید در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یکجاندارد؟  
«پاسخ»: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاق ادله مهر در شریعت ما نیز هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می‌شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یکجا پردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است، اصل سلامت واستصحاب نیز حکم می‌کند که این شوهر زنده می‌ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.

د: اصولاً چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟.

«پاسخ»: بدون شک شعیب از سوی دخترش در این مسأله احراز رضایت نموده و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر شعیب بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می‌گذشت و جدائی در میان آنها وجود نداشت (همانگونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده‌های قدیمی یاروستائی دیده می‌شود که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسأله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه اینکه مالک مهر تنها دختر است نه پدر و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

#### تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۶۹

ه: مهریه دختر شعیب مهریه نسبتاً سنگینی بوده، زیرا اگر به حساب امروز کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یکسال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نمائیم مبلغ قابل ملاحظه‌ای می‌شود.

«پاسخ»: اولاً این ازدواج یک ازدواج ساده نبود بلکه مقدمه‌ای بود برای ماندن موسی در مکتب شعیب، مقدمه‌ای بود برای اینکه موسی یک دانشگاه‌بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می‌داند که در این مدت موسی چه‌ها از «پیر مدین» فرا گرفت.

از این گذشته اگر موسی این مدت را برای شعیب کار می‌کرد، در



عوض شعيب نیز تمام زندگي او و همسرش را از همين طريق تامين مي نمود، بنا بر اين اگر هزينه موسي و همسرش را از مزد اين کار کم کنيم مبلغ زيادي باقي نخواهد ماند و تصديق خواهيم کرد مهر ساده و سبكي بوده است!

۳ - ضمنا از اين داستان استفاده مي شود آنچه امروز در ميان ما رائج شده که پيشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عيب مي دانند درست نيست، هيچ مانعي ندارد کسان دختر شخصي را که لايق همسري فرزندشان مي دانند پيدا کنند و به او پيشنهاد دهند همانگونه که شعيب چنين کرد، و در حالات بعضي از بزرگان اسلام نظير آن ديده شده است.

۴ - نام دختران شعيب را «صفوره» (يا صفورا) و «ليا» نوشته اند که اولي با موسي ازدواج کرد.

